

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

کبیر توخی
۲۸ نومبر ۲۰۱۷

فرار از آغوش خرس

قسمت - ۳ -

*- عضو دیگر ISI از اهالی چترال بود و زبان دری را شکسته تکلم می کرد . او نیز در خدمت اطلاعات زندان در بلاک ۳ قرار داشت و به نفع گلبدین در زندان فعالیت می نمود . چند تن دیگر از اعضای ISI پاکستان نیز با آن که حبس شان تعیین شده بود ؛ اما از آنجائی که داشتن «پارچه ابلاغ» حاوی مدت قید از طرف «محکمه اختصاصی انقلابی» دولت دست نشاندۀ روس نزد شان از اعتبار قانونی برخوردار نبود ، خودشان را طور معروف "به در دیوانگی" زده به امراض عقلی و روانی تمارض می نمودند ، تا آنجائی که از شستن تن و بدن و لباس خویش خود داری ورزیده ، اغلباً در داخل سلول بر روی دوشک هایشان ادرار و مدفوع می کردند؛ کادر های حزب اسلامی در خدمت «مجاهدین دیوانه شده در راه اسلام عزیز از کشور مسلمان و برادر پاکستان» قرار داشتند . اینها در شستن لباس ، دوشک ، تن و بدن جاسوسان پاکستانی ، همچنان تراشیدن سنت های بالا و پائین شان ، حتا در خوراندن غذا به آنان از همدیگر پیشی می گرفتند، تا به کریدت امیرشان گلبدین در نزد ISI پاکستان بیفزایند .

«اعضای مکتبی» حزب منفور گلبدین [آنانی که در رشته به اصطلاح «علم دین» تحصیل کرده بودند حلقات تدریسی شان را در سلول های زندان هم دایر می کردند همانند سایر اخوانی های دیگر] تماماً در خدمت اطلاعات زندان قرار داشتند.

حالا به شماری از اختطاف و ترور های مبارزان ضد تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی ، توسط این باند وطن فروش در پاکستان اشاره می نمایم:

*- انجنیر فتاح وودو عضو سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی ("ساوو") بعد از سپری نمودن ۶ سال قید ، مدتی در کابل بود ؛ چون احساس می کرد که زیر تعقیب قرار دارد ، از کابل به پشاور آمده در شعبه "پروگرام مواد غذایی جهان" مشغول کار شد . یک تعداد اعضای حزب اسلامی باشندۀ گلدره کوه دامن مربوط ولایت پروان که با فتاح وودو آشنائی داشتند ، و به هویت سیاسی وی پی برده بودند ، بعداً همین خائنین تروریست نامبرده را در پشاور دیده و شناخته بودند .

یکی از دوستان طی نامه ای از پاکستان برایم نوشت :

"... فتاح را در سوم نومبر ۱۹۸۹ ربوده و در شب ششم نومبر ۸۹ به شهادت رسانده اند ..."

دختر انجنیر فتاح (فوزیه) که محصل فاکولته بود در نامه ای از پاکستان (مؤرخ ۱۹۷۰/۷/۲۷) عنوانی نگارنده چنین نوشت " ... پدرم را در سپتمبر ۱۹۸۹ چهار بجه دیگر از راه وظیفه اش انسان های وحشی این دشمنان بشریت اختطاف نمودند .. همچنان خواهرانجنیر فتاح در دهلی جدید راجع به برادرش چنین گفت : « توحی صاحب ! موثر وان شعبه او عضو حزب اسلامی بود . یکی از آشنایان گلدره ئی ما که در شعبه با برادرم کار می کرد و عضو حزب اسلامی بود همیشه از فتاح می خواست تا به خانه اش برود و در رفتن کانادا برایش مشوره دهد . حتماً برادرم را موثروان به خانه آن شخص برده است ... » . یکی از خواهر زاده های انجنیر فتاح گفت : « ... بعد از سه شب آشنای ما که از گلدره بود و در زندان با مامایم بود به خانه ما آمد و دستهای خود را طوری بلند نمود که فکر می شد دعا می نماید . بعداً زیر لب چیزهایی گفت و دستهایش را به روی خود کشیده و گفت : " خدا بیامرزش پشت موضوع نگریدید که برای خود تان خطر دارد " »

*- همین قسم ناصر زمانی را که هشت سال در زندان پلچرخ گذرانده بود ، مسموم کردند و یک افغان ملتی را در ملای عام ترور نمودند و چند نفر دیگر را اختطاف کردند.

*- در سال ۱۹۹۰ دفتر " نویسندگان افغانستان آزاد " مورد حمله وحشیانه نامردان جهل پرست قرار گرفت . یک تن از محافظین دفتر اختطاف و دومی به شدت زخمی شد .

*- در ماه ... ۱۹۹۰ داکتر سعادت از حزب افغان ملت ترور شد و متعاقب ترور وی دگروال عبدالعزیز یک تن دیگر از اعضای همان حزب که بعد از سپری کردن سالها حبس در زندان پلچرخ وارد پشاور شده بود ترور شد . در رابطه با چگونگی ترور وی چیزی نمی دانم . اما وی مدتها با من هم سلول بود . با تأسف تمام اعضای رهبری افغان ملت [مثل تمام اعضای سازمان پیکار] باخت و مذلت در زندان تسلیم شدند. آنها اعلامیه ای در همکاری با دولت صادر نمودند . اعلامیه شان را اطلاعات تکثیر نموده در دیوار های زندان تمام بلاک ها نصب نموده بود . اعضای افغان ملت [مثل تمام اعضای سازمان پیکار] در میان زندانیان از هیچ گونه احترامی برخوردار نبودند و همه با دیده حقارت به آنان نگاه می کردند و از صحبت با آنان اجتناب می ورزیدند .

*- در فبروری ۱۹۸۷ یک تن از اسطوره های مبارزه و مقاومت افغانستان زنده یاد مینا رهبر "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" ترور شد .

*- در ۲۷ جنوری ۱۹۹۰ یک تن از شخصیت های برجسته چپ انقلابی زنده یاد "قیوم رهبر" (رهبر ساما) ترور و رفیق همراهش به شدت زخمی شد .

*- به تاریخ ۱۲ نومبر ۱۹۸۷ زنده یاد اسطوره مبارزه و مقاومت داکتر "فیض احمد" ترور شد .

*- ترور مجروح ، عزیز الفت ، ربودن رحیم چنزائی ، داکتر صمد درانی و رفیق مبارز سلطان احمد سهراب و رفیق مبارز و بسیار شکنجه شده در زندان فاروق غرزی و ده ها تن دیگر ؛ بیان گویای این واقعیت است که بخش تروریستی حزب اسلامی با همکاری قسمی خاد و با حمایت ISI این ترور ها و اختطاف های خائنه را انجام داده است .

در حیات سیاسی حکمتیار نقطه عطفی را نباید از دیدرس دور نگهداشت و آن این که : وی در سالهایی که مصروف درس در لیسه شیرخان بود توسط یک تن از اعضای مرکزی «حزب دموکراتیک خلق» به نام نظام الدین تهذیب جذب گردید . گلبیدین بعد از آموزش و پرورش در یکی از رده های کاملاً مخفی آن حزب ، آغاز به فعالیت نمود . وی مأموریت یافت تا در "نهضت اسلامی" آنوقت نفوذ نموده فعالیت های آن را از داخل تحت نظر گیرد . حکمتیار با

زیرکی مختص به خود در مدت کوتاهی موفق به نفوذ در درون آن "نهضت" شده خودش را با قالب جدید هم آهنگ ساخت و در بدام انداختن رهبران اخوان (مثل هم مسلکش احمد شاه مسعود [۴]) به چنگ "ضبط احوالات" داوود خان در دستگیری رهبران اخوان سهیم بود و عملاً به ضد سایر جریانات فکری و ایدئولوژیک و جنبش محصلی (دانشجویی) ملهم از آن قرار داده شد . چنان که پلان قتل یک تن از مبارزان « جریان دموکراتیک نوین افغانستان » زنده یاد "سیدال سخندان" و ضرب و شتم شماری از منسوبین آن جریان محبوب مردم (عصمت کندهاری) را در سال ۱۳۵۱ در ساحه پوهنتون کابل، (که از جانب سازمان امنیت شوروی در پیشگیری از وخامت و تشنج بیشتر اوضاع سیاسی از یک سو و ایجاد رعب و وحشت و سراسیمگی در میان صفوف سایر جریانات مخالف از سوی دیگر، طرح شده بود) پیاده ساخت ، تا کودتای منحوس ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ بدون مخمصه و تهلکه به آرامی پیاده گردد. حکمتیار با شگرد و شیوه های گوناگون و دیکته شده به وی، «نهضت اسلامی» اخوان المسلمین را غصب و افراد خودش را در رده ها و شاخه های تشکیلاتی آن بروفق مراد حزب (خلق) تعبیه کرد. البته چنین برگماری بعد از بدام انداختن مؤسسين آن "نهضت" انجام گرفت.

وی بعد از فرارش به پاکستان در اثر تماسها و مذاکرات مسلسل که مقامات ISI در رابطه با اوضاع پر تنش و بحرانی ناشی از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داوود خان و سمت حرکت تکاملی آن به جانب روسها، با نامبرده به عمل آورد ؛ منافع آبی و آبی اش را در وابستگی و چاکری بی چون و چرای آن سازمان جهنمی و حامی بزرگش سازمان « سیا » امپریالیزم امریکا که وعده ثروت هنگفت و امارت افغانستان زیر "علم مبارک اسلام" را برایش داده بودند ؛ دید . و برای رهائی از پایدوی و خبر چینی برای «حزب دموکراتیک خلق» ، خود را به آنان فروخت ؛ زیرا بنا بر طبع منفعت پرستانه ای که دارد بدرستی فهمیده بود که به سان نظامیان فرستاده شده کشور های استعماری اروپا [که بعد از سرکوب خونین بومیان سرزمینهای امریکای لاتین و بعد از مدتی حکمرانی در متصرفات ، به مرکز فراخوانده می شدند و در بخشی از تشکیلات وزارت دفاع کشور های خودی - در حالی که مدالها و فیته ها و رداء های رنگارنگ کشتار بومیان سر زمین های اشغالی زینت افزای روی شانه و سینه شان می شد - به کار مسلکی شان دو باره گماشته می شدند. و بعد از چندی زیر نام پر افتخار تقاعد به حاشیه پرتاب می گردیدند و عده ای از این کلونیالیست ها که از عاقبت کار در کشورشان راضی نبودند به خیال قهرمان آزادی مردم بومی متصرفه شدن و دست یافتن به زندگی مافوق عالی به تمرد از دولت خودی (دولت های اروپائی) پرداخته درفش استقلال متصرفه را خود شان بلند نموده با حمایت مردم بومی و ارتش اروپائی تحت فرمان شان با عساکر فرستاده شده و تازه دم کشور خودی به جنگ پرداخته سر انجام خودشان را حاکم بی چون و چرای سرزمین های تصرف شده می ساختند] ؛ با وی نیز چنین معامله ای از جانب گماشتگانش صورت خواهد گرفت ، که در بهترین حالتش بعد از عودت موفقانه به سمت معین در وزارت عدلیه گمارده خواهد شد ؛ از همین سبب در فکر تمرد و سرکشی از خواسته های پرورش دهنده قبلی اش ، یعنی «حزب دموکراتیک خلق» (به مفهوم نماینده KGB در افغانستان) که در خدمت جمهوریت داوود خان قرار داشت ، برآمده از طریق آی اس آی به CIA پیوست [در رابطه با نفوذ عناصر اکسا ، کام و خاد (که اولی شکل تکاملی دومی و دومی نمای تکامل سومی می باشد) در میان سازمان های چپ انقلابی در « خاطرات زندان کبیر توخی » تذکر داده شده است] .

گلبدین از بستر جنگهای خود جوش و همینطور سازمان داده شده مقاومت [که نه تنها کودتایچیان ۷ ثوری و جنایتکاران خادی رهبران واقعاً ملی اش را در پولیگونها و زندانها از بین بردند ؛ بلکه خودش نیز به سان رفقای سابقه اش ده ها تن از آنان را در پاکستان با همکاری قسمی خاد و ISI اختطاف و ترور نموده است و همین طور در ایران به کمک

واواک رژیم وابسته جمهوری اسلامی اقدام به چنین ترور هائی کرده است] سود برده ، برای تداوم جنگ مقاومت که خواسته CIA بود و جلب کمک های وسیعتر از کشور های غرب و وابسته ، چون عربستان سعودی و... بالای مواضع سنگرداران جنگ مقاومت، همچنان بالای شهر زیبای کابل به هزاران راکت پرتاب نمود ؛ حتا سنگر نشینان واقعی جنگ مقاومت را با رمز ورموز ، ایماء و اشاره چشمک و ابروگک به اطلاع بادر قبلی اش (KGB) می رساند تا نیروی پسیف نظامی خودش از ضربات خرد کننده ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی مصون بماند] همانطوری که هنگام هجوم طالبان وحشی در چهار آسیاب مواضع نظامی اش را زیر نام " حفظ نیرو های خودی و سرشاخ ساختن مهاجمان طالبی با حریفان وابسته به مسکو و تهران ؛ یعنی ربانی ، مسعود و مزاری و...] به برادران طالبی اش سپرد .

بلی بدینسان حکمتیار از آغوش سرد و متعفن خرس سفید لرزان سوسیال امپریالیسم شوروی فرار کرده و به زیر بال عقاب " قوی پنجه" سازمان CIA امریکا قرار گرفت ، تا با شعبده بازی از کمک ششصد میلیون دالری آن در سال، بیشترینش را در توبره خود واریز نماید.

تداوم بحران خون افشان افغانستان اشغال شده (توسط امپریالیزم جنایتگستر و غارتگر امریکا و شرکاء) ، اگر در گذشته به رقص دلقکان سیاسی روس از جمله ببرک کارمل ، حفیظ الله امین ، داکتر نجیب ، ربانی ، احمد شاه مسعود و مارشال فهیم پایان کمیک و عبرتناک بخشید؛ در نضج و قوام کنونی و یا آتی اش رشته های مرئی و نامرئی ربات های ساخت « المخابرات العامة» عربستان سعودی ISI پاکستان و CIA امپریالیزم امریکا را به زودی قطع نموده و فرجام خفتباری را نصیب این ربات های رسوا ، مثل اتمر ها ، حامد کرزی ها ، اشرف غنی ها و خواهد نمود .

پایان

توضیحات

(۴) - اولین تظاهرات خیابانی که ظهور جنبش «اخوان المسلمین» را در صحنه سیاسی کشور اعلان نمود در تاریخ ۲۱ رمضان سال ۱۳۴۹ اتفاق افتاد. و مسعود هنگامی که شاگرد صنف یازدهم مکتب استقلال بود (۱۳۵۰)، در داخل «اخوان المسلمین» نفوذ کرد . پرآنچه شده (G.R.U.) در نخستین مأموریت اجنتوری اش در درون «اخوان...»، تنها نبود. همپالکی اش یعنی حکمتیار جنایتکار محیل و منفعت پرست ، قبل از وی در هسته های اولی «اخوان...» رخنه کرده بود؛ همچنان چند تن دیگر که تا کنون بدرستی شناسائی نشده اند.

در روند تهاجم عناصر نفوذی مربوط به «کانالهای مختلف استخباراتی» یک دولت، در درون تشکیلات کشور خارجی به مثابه دشمن ، یا به داخل احزاب و سازمانهای ساخته شده، توسط کشور خارجی، و یا وابسته به آنکشور، و یا احزاب و سازمانهای غیر وابسته؛ اما مخالف دولت مرکزی ، بار ها اتفاق افتاده که عناصر نفوذی از «کانالهای مختلف استخباراتی» یک دولت، در جریان فعالیت اطلاعاتی به ضد دشمن (به طور اخص در داخل کشور خارجی) که باهم تلاقی می نمودند، بنا بر شم قوی اطلاعاتی که داشتند، از ارتباط همدیگر با دولت خودی آگاه می گردیدند. در این راستا، هرگاه یکن یا عده ای از آنها ، تطمیع شده به دشمن می پیوستند؛ همپالگی های استخباراتی خود را که قبلاً شناسائی کرده بودند، به سوی دشمنی که تازه در خدمتش قرار گرفته بودند، می کشاندند. در صورت عدم پیوستن همپالگی هایشان به دشمن، آنان را قربانی تثبیت صداقت و وفاداری خود نموده، به چنگ دشمن می انداختند؛

همانطوری که حکمتیار خاین به مردم و کشور، عده ای از همسلکان استخبارتی اش را در همین روند، شناسائی نمود. و بعد از فروش خویش به I.S.I. و CIA آنان را قربان تثبیت «صداقت» و «وفاداری» اش به پاکستان و امریکا کرد....
